



سلمان طاهری
salmantaheri@gmail.com
کارنوئیست

تماشاخانه

جنگ اعصاب...

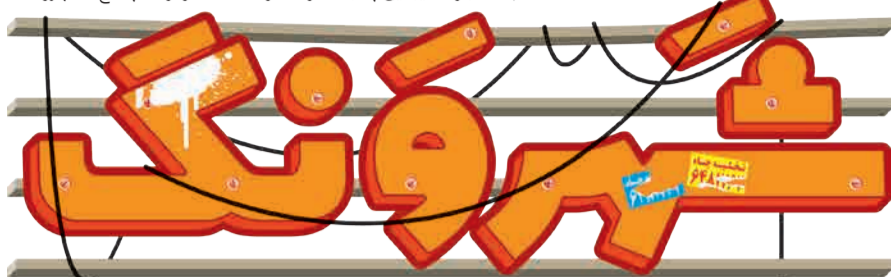


شهر ونگ

Sophia Ikonow

پیراگفتم: به ماشد عرصه تنگ | توی دنیای پراز اندوه و جنگ
جزشکیبایی چه باشدا رهکار؟ | خنده کردوداد پاسخ: «شهر ونگ»

صفحه روزانه طنز و کارتون
شماره هزار و شصت و دوم



اینستاگرام شهر ونگ: Instagram.com/shahrvang1 | ایمیل شهر ونگ: shahrvang1@gmail.com



صفحه آخر

شنبه ۲۷ دیهشت ۱۳۹۸

سال هشتم (شماره ۱۷۲)

می توانید QR Code زیر را

با گوشی اسکن کنید



سنگ مفت، حرف مفت!

رستم معاصر



شهرام شهیدی
طنزنویس



چند روز پیش بزرگداشت فردوسی بود، برای سپاسگزاری از او از رستم دعوت کردیم در هفت خان معاصر کشور شرکت کند.

خان اول: نبرد با شیر

با درایت مسئولان سازمان محیط زیست در طول تاریخ، شیری در پیشه نمانده است که رستم برای عبور از خان اول با او نبرد کند. خودش خواست جایش برود ورزشگاه و وقتی بلندگو اسم ورزشکاران حریف را خواند و طرفداران شان در جواب گفتند «شیر» او هم فریاد زدند «پاکتی» اما لیک فوتیبال هم تعطیل بود.

گفت خب شیرهای خراب آب را عوض کنم. طبق آمار از هر ۱۱ شیر آب موجود در کشور، ۱۱ شیر چکه می کند و نشستی دارد. این کار هفت سال و هفت ماه و هفت هفته وقت رستم را گرفت.

خان دوم: گذر از بیابان خشک

مهم ترین رکن برای تست یک شیر آب است رستم وقتی می خواست شیرها را تست کند، تازه متوجه شد سعدی بی خود نگفته است «دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند» یکی شان رستم بوده که وقتی شیر آب را برای تست باز کرد، فهمید آبی در کشور نمانده که از شیر جاری شود. دلش خواست به مسئولان آبی کشور بگوید «اون وقت که جیک جیک مستوتون بود، باید فکرم مستوتون بود.»

خان سوم: کشتن ازدها

رستم گفت این روزها کشتن حیوانات بد است.

گفتند همین است که هست. رستم پرسید حالا سرزمین ازدها کجاست؟ گفتند چین.

رستم گفت به جان عزیزتان برخی مقامات کشوری ناراحت می شوند من اقدامی علیه چین کنم. در ضمن الان فصل کروناست، من حریف هر چیزی بشوم، حریف این ویروس کوفتی نمی شوم. گفتند خب دستت را الکل می زنیم.

رستم آهی کشید و گفت: «عجب زموتهای شده. زمان مالکل کار کرد دیگری داشت.»

خان چهارم: زن جادوگر

این بخش از شاهنامه به علت لزوم تفکیک جنسیتی در این روزگار اجرا نشدنی است. وقتی برای آزمون دستیاری دندان پزشکی هم شرط لزوم رضایت همسر اضافه شده است، شما انتظار دارید زن جادوگر رستم با هم گلاویز شوند؟

خان پنجم: جنگ با اولاد مرزبان

اولاد مرزبان این روزها تبدیل شده به اولاد دیپلمات. همان ها که وقتی با باجان مأموریتش تمام می شود، با او به مام وطن برنمی گردند و در بلاد فرنگ می مانند و با گذاشتن استوری های ناجور شاخ اینستاگرام می شوند.

متأسفانه رستم این روزها به علت گرانی ارز، لغوی پروازهای خارجی، مشکلات ویزا و شیوع کرونا امکان دسترسی به اولاد دیپلمات را ندارد و این نبرد اطلاع ثانوی لغومی شود.

خان ششم: جنگ با ازنگ دیو

«ها بزن زنگو بگو ببینم خانوم می شناسی ازنگو بین غذاها چطور دوست داری خرچنگو» وقتی رستم این ترانه را شنید، گفت من را بفروستید با الکان دیو مبارزه کنم، اما ازنگ نه. بابا من برای خودم کسی هستم. حیثیت مرانبرید.

خان هفتم: جنگ با دیوسپید

رستم گفت آن روزی که دیوسپید بجام را خورد، من فهمیدم با دیوانه نه باید دهان به دهان شد و نه با او مبارزه کرد. هر چیزی آدابی دارد. بعد چهار گوشه زمین را بسوی دور رفت.

رینگ نقد

کج شده گی

نقدی بر فیلم آشفته گی

آشفته گی فیلم کجی است. کج است و کج می کند. مخاطب به قبل و بعد از فیلم تبدیل می شود، یعنی راست و استوار وارد می شود، کج و خمیده بیرون می رود. اولش مافکر می کنیم شاید پایه دوربین شکسته و در ادامه آجری چیزی زیرش بگذرانند، اما تا پایان همین است. البته فیلم یک کار خوب می کند و آن هم این است که معلوم می کند بالاخره دسته صندلی سینما بر بوطیه نفر راستی است یا چپ. چون مخاطبان مجبورند کل فیلم خودشان را کج کنند روی صندلی بغلی. به عقیده من آشفته گی دونه فرترین فیلم تاریخ سینماست، چرا که شما کل فیلم باید سرتان را بر شانه بغل دستی بگذرانید.

چه بهتر که آن شانه، شانه یار باشد. حالا که فیلم به شبکه نمایش خانگی آمده، یک دمپایی چیزی زیرمانی توی رینگ گذاری کجی حل شود.

هیچ بعید نیست یکی از سرمایه گذاران فیلم یک متخصص ارتوپد باشد که قرارداد بسته تا مخاطبان را مستقیم از سالن سینما با گردن کج برای درمان بفروستند مطب ایشان. امیدوارم باب نشود و گرنه می ترسم فردا روزی هم در یک فیلم با متخصص گوش و حلق و بینی قرارداد ببندند و صداهای کرکننده روی فیلم بگذارند تا مخاطبان را بفروستند مطب متخصص گوش.

خب بیایید با گردن کج وارد فیلم شویم. فیلم قرار است به سبک فیلم های نوآز باشد. اما بیشتر به سبک فیلم هندی شام ورام است. بهرام رادان نقش برادران دوقلو را بازی می کند. در واقع کلا خود سبیل دارش با خود ریش دارش درگیر است. حتی خودش، خودش راهل می دهد می کشد. در ادامه قرار است برادر باقی مانده نقش برادر

محمدعلی محمدپور

کشته شده را بازی کند. این وسط هم مهناز افشار موهایش را رنگ کرده تا زنی اغواگر به سبک فیلم های نوآز باشد. سینمای عجیبی است تا زین را بازیگران با یک عینک ۲۰ سال پیری می شوند، با یک رنگ مو اغواگر. در جایی از فیلم سکانسی داریم که ماشین را هل می دهند ته دره. فیلم ساز هیچ چیز نشان مانی دهد و باید فرض کنیم ماشین رفته ته دره. اما ماشین هنوز ته دره نرفته، نور آتش گرفتنش را می بینیم. شما که حیفاتان می آید ماشین را ببیند از دید چه اصاری است اصلاً؟

شنیده شده جیرانی بعد از ساختن خفه گی و آشفته گی تصمیم دارد سومی را بعنوان افسرده گی بسازد. بعد هلمی تو انیم جیرانی به عنوان فیلم سازی یاد کنیم که سه گانه ای ساخته که همه شان یک (۵) اضافه در اسم شان دارند. «کیشلو فسکی کی بوده تو فریدون؟» به هر حال اولی سیاه سفید بود، دومی کج، به نظر می رسد سومی برای نشان دادن افسردگی کلا فقط سفید کجی اتاق را نشان مان دهد.

پرنده - سعادت آباد

احترام به دیگران

ادامه داد: «آقای کلنگ شما بگید این مردم مظلوم و صبور تا کی باید حسرت دیدن بچه های اینا را بکشند تا کی؟ هان؟» و دوباره به خانومم گفت: «ایلا زودتر دست بجنبونید، تنبل بازی درنیا رید، از آقای سعید و مرگان خانوم یاد بگیری، ماشالا بچه شونم آوردن اونوقت شما تو اولیش موندید!» بنده که خونم به جوش آمده بود، در برابر این رفتار آقا هاشمی بین اینک به نظرات او احترام بگذارم یا نگذارم مرد بودم که خانومم پیش دستی کرد و سریع «یا نگذارم» را انتخاب کرد و آقا سعید و مرگان خانوم به همراه بچه هایشان و البته کلنگ محترم و مسئول مربوطه را هفت بار در حلقوم آقای هاشمی فرو کرد.

چند روزی است که با گاو مان در سعادت آباد به مشکل برخوردیم، همسر آدم خوارم معتقد است این گاو به نظراتش احترام نمی گذارد، از آن طرف گاو هم از دست خانومم گله مند است، مدام باید پاردمیانی کنم که دست به یقه نشوند، خلاصه داستانی داریم از دست اینها، همسر باور دارد گاو باید شیر بدهد و گاو که شیر ندهد گاو نیست و با این رفتارش عملاً به نظرات دیگران بی احترامی می کند، از آن طرف گاو هم باور دارد درخواست شیر از گاو نراند بی احترامی به او است.

خدا را شکر همه چیز در حال مرتب شدن است، حال مسئول مربوطه، آقا سعید، مرگان خانوم و بچه هایشان خوب است، گاو مان در سعادت آباد مجاب شده به نظرات همسر آدم خوارم احترام گذاشته و هر جور شده شیر تولید کند؛ فقط مسئول مربوطه کلنگ محترم را پیدا نمی کند و از این بابت خیلی ناراحت است. آقای هاشمی با دهانی گشاد و جرح خورده صداهای ناجوری از خود بیرون می دهد که نمی فهمیم چیست.

همان طور که می دانید ما باید به نظرات دیگران احترام بگذاریم، مثلاً همسر آدم خوارم در سعادت آباد نظر دارد که باید در آپارتمان



علی اکبر محمدحاجتی
طنزنویس

گاونگه داریم تا ماست و شیر محلی بخوریم و قوی بشویم؛ همسایه ها با وجود اینکه معتقدند آپارتمان جای گاو نیست، باز به نظر او احترام می گذارند، چون چاره دیگری ندارند و به هر ترتیب می دانند تحمل یک گاو معمولی قابل تحمل تر از یک گاو خشمگین وحشی بددهن دویاست که می تواند آسیب مالی و جانی به اهالی بزند و بچه هایشان را نفله کند؛ البته همسر آدم خوارم فکر می کند چون او به نظرات همسایه ها احترام می گذارد، آنها نیز به نظرات او احترام می گذارند، اما هر وقت از او می پرسیم دقیقاً به کجای نظرات همسایه ها احترام می گذاری، می گوید: «هان؟» او همیشه در برابر هر سوالی بار اول فقط می گوید «هان؟» و چند ثانیه مثل جغد به آدم نگاه می کند، طوری که بنده مجبور می شوم همان سوال را دوباره از او بپرسم تا جواب روشنی بدهد، به همین خاطر دوباره پرسیدم: «عزیزم مشخصاً تا حالا به کدام یک از نظرات همسایه ها احترام گذاشتی؟» او در پاسخ مجدداً گفت: «هان.»

مدتی پیش که یک کلنگ به همراه یکی از مسئولان به پرنده آمد و جمعیت زیادی هم دفن زنان دور او را گرفته بودند و کل می کشیدند و روی سرش نقل و نبات می پاشیدند و روی کله اش حلوامی مالیدند، مدیر ساختمان مان آقای هاشمی از این فرصت برای چزاندن خانومم استفاده کرد و با صدای بلند گفت: «خانومی که ادعای کمالات می شه، چرا بچه دار نمی شی؟ نکنه اجافت کوره؟» بعد

شهر فرنگ

علی میری ... کارنوئیست



شهر ونگ